

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۷ شهریور ۱۳۹۲

آیه مورد بحث

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

عدم امکان دوستی مومن به حق تعالی، با دشمنان خدای متعال

ترجمه‌ی این آیه‌ی کریمه، ترجمه‌ی مشکلی نیست، اما عمق آن زیاد است و محتوای آن ظرافت خاصی دارد. خدای متعال به رسول بزرگوار خود صلوات الله علیه و آله می‌فرماید: کسانی را پیدا نمی‌کنی که به خدای متعال و روز جزا و قیامت ایمان داشته باشند، در حالی که انسان‌های جنگنده‌ی با حق تعالی را دوست می‌دارند. همه مفسرین در مورد کلمه‌ی "لَا تَجِدُ" فرموده‌اند که خدای متعال با این تعبیر به پیامبر خود می‌فرماید، که محال است که انسانی، هم به خدای متعال و قیامت واقعا ایمان داشته باشد و هم افرادی که با خدای متعال جنگ دارند، را واقعا دوست بدارد.

آن دسته از گناهکاران که نسبت به حق تعالی، نه تنها بی‌تفاوت نیستند، بلکه حالت جنگجویی و درگیری دارند، مورد بحث ما نیستند. عده‌ی دیگری خدای متعال را عبادت می‌کنند و تا حدودی حریم دین را حفظ می‌کنند. این گروه هر گاه انحرافی پیدا کردند و خلافی از آن‌ها سر زد، وجدان آن‌ها از این‌که با اوامر خدای متعال مخالفت کرده و آن را زیر پا گذاشته‌اند، شرمنده می‌شود. اکثرا بعد از این پشیمانی، توبه هم می‌کنند، یعنی دوست دارند که دیگر این کار خلاف از آن‌ها سر نزند. این نوع افراد زیاد هستند. در نتیجه این انسان‌ها، هم واقعا حق تعالی را اطاعت می‌کنند و هم واقعا مرتکب معصیت می‌شوند و هم واقعا از معصیت خود پشیمان می‌شوند و هم واقعا توبه می‌کنند. این جریان در این گروه مکرر واقع می‌شود و چنین وضعیتی در جامعه‌ی ایمانی و اسلامی هم خیلی زیاد اتفاق می‌افتد.

کدورت تدریجی روح انسان، در اثر تکرار گناه و توبه مکرر

دلیل وجود این وضعیت این است که در ماه مبارک رمضان، مشاهده می‌شود که بسیاری از مردم واقعا منقلب می‌شوند و وضعیت روحی آن‌ها تغییر می‌کند؛ اما بعد از ماه مبارک، تدریجا به وضعیت ماه شعبان برمی‌گردند. یکی از بزرگان، تکرار گناه و بعد از آن تکرار توبه‌ی واقعی را این‌گونه تشبیه می‌کرد که انسانی، یک کاغذ سفید جلوی خود گذاشته و مدادی هم به دست گرفته است. این فرد چیزهایی روی کاغذ می‌نویسد یا تصاویری می‌کشد، سپس با مداد پاک‌کن، این‌ها را پاک می‌کند. در نتیجه‌ی این کار مقداری از کاغذ هم ساییده می‌شود. این فرد خرده‌های باقیمانده را از روی کاغذ کنار می‌زند و دوباره شروع به نوشتن می‌کند. نوشتن این شخص به منزله‌ی آن خلافی است که خلافت‌کار مرتکب می‌شود و پاک کردن این شخص که آثار مداد را از روی کاغذ پاک می‌کند، به منزله‌ی توبه است.

آن چه که در این برنامه تکوینا واقع می‌شود این است، که هر مرتبه‌ای که انسان با پاک‌کن این کاغذ را پاک می‌کند، به مقدار کمی از این کاغذ ساییده و جدا می‌شود. این فرد هم با دست خود آن‌ها را کنار می‌ریزد. در نتیجه ضخامت کاغذ کم می‌شود. اگر چندین مرتبه این کار تکرار شود، کاغذ سوراخ می‌شود. روح انسان را خدای متعال خلق فرموده است. این روح در ابتدای خلقت، مصداق "قل الروح من امر ربي" است، یعنی پاکیزه، صاف، طاهر، روشن و شفاف است. این نکات مضامین روایات است. اولین خلافی که شخص مرتکب می‌شود، به یک مقداری که خدای متعال از آن مقدار مطلع است، این خلاف در صفحه‌ی روح انسان که گاهی از آن به دل تعبیر می‌شود، اثر می‌گذارد. البته منظور از دل، قلبی نیست که خون را پمپاژ می‌کند، بلکه همان روح، مدنظر است. بار اول که فرد مرتکب خلاف می‌شود، مثلا برای بار اول دروغ می‌گوید یا دزدی می‌کند، قلبش پیش از ارتکاب خلاف، از حال عادی بیرون می‌آید و به مقدار کمی هم که شده، به تپش می‌افتد. اگر از فرد دروغگو سؤال کنند: آیا بار

اول که دروغ گفتم، به همین شجاعت و شهامتی که الان دروغ می‌گویم، صحبت کردی یا صداقت به لرزش افتاد؟ جواب می‌دهد که حالم عوض شد و زبانم لکنت پیدا کرد. پس از ده بیست بار دروغ گفتن، دیگر به راحتی دروغ می‌گویم و هیچ‌کس نمی‌تواند بین دروغ و راست گفتن من فرق بگذارد.

سایر گناهان هم همین‌طور است. بار اول پیش از گناه، فرد حال غیر عادی پیدا می‌کند و بعد از ارتکاب خلاف، حالت شرمندگی دارد و خودش خود را ملامت می‌کند. مثلاً به خود می‌گوید: تو دزد نبودی، چرا وقتی کارفرمایت از مغازه بیرون رفت، از کشو پول برداشتی؟ سال‌ها قبل جوانی برای روشن شدن تکلیف شرعی‌اش، قبل از عزیمت به مکه برای سفر حج، به بنده مراجعه کرد. او اعتراف کرد که هنگامی که نزد یکی از کاسب‌های بازار، شاگرد بود، بدون کسب رضایت کارفرمای خود، مرتباً از دخل مغازه برداشت می‌کرد. هنگامی که مبلغ این پول‌ها به شصت هزار تومان رسید، با آن مبلغ، کسب و کار مستقلی برای خود فراهم کرد و نهایتاً دارای تمکن مالی شد.

شفاعت امام ششم صلوات الله علیه از دوست توبه‌کار علی بن ابی‌حمزه‌ی بطائنی کوفی

او تصور می‌کرد که اگر کسی دزدی کند و با پول دزدی کاسبی کند و استطاعت مالی پیدا کند، با رفتن به مکه، خدای متعال این حق الناس‌ها را از گردن او برمی‌دارد. من به او گفتم که شما مستطیع نیستید، چون پول‌ها مال شما نیست. سپس یک روایت از علی بن ابی‌حمزه‌ی بطائنی کوفی که در مورد شخصی با وضعیت مشابه او بود، برای او نقل کردم. این راوی از اصحاب حضرت صادق صلوات الله علیه است و برخورد فقهاء با این راوی، تا هنگامی که از امام ششم صلوات الله علیه نقل می‌کند، مثبت است؛ یعنی مورد اعتماد فقها است و روایت را از او می‌پذیرند. اما از امام هفتم صلوات الله علیه به بعد، علی بن ابی‌حمزه‌ی بطائنی کوفی به این انحراف عقیدتی و اعتقادی مبتلا می‌شود، که بعد از امام ششم صلوات الله علیه، حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه امام است یا یکی دیگر از فرزندان آن حضرت دارای این مقام می‌باشد.

علی بن ابی‌حمزه‌ی بطائنی می‌گوید که به اتفاق چند نفر از دوستان خود عازم مکه شدیم. جوانی هم که در دستگاه حکومت ظلم و غصبی آن زمان بود و پست نسبتاً خوبی داشت، با ما همراه شد. ابتدا در مدینه، به حضور امام ششم صلوات الله علیه رسیدیم. سپس در مسجد شجره احرام بستیم و به مکه مشرف شدیم و اعمال را انجام دادیم و به مدینه بازگشتیم. در روایات آمده است که بعد از انجام اعمال حج، تشریف به مدینه مستحب است. حاجاجی که مدینه‌بعد هستند، به این ثواب می‌رسند، اما از ثواب محرم شدن در مسجد شجره باز می‌مانند، چون آن هم ثواب خاص خود را دارد.

راوی گفت که پس از بازگشت به مدینه، هنگامی که قصد داشتیم مجدداً خدمت حضرت مشرف شویم، این جوان علاقمند شد که او هم خدمت آقا تشریف حاصل کند، لذا از ما خواست که برای حضور او هم از حضرت اجازه بگیریم. حضرت اجازه دادند. فردای آن روز این جوان را به منزل حضرت بردیم. پس از تعارفات رسمی، این جوان از حضرت اجازه خواست که شرایط خود را به ایشان عرض کند. او گفت مدتی که در دستگاه بودم، آن مقداری که می‌توانستم بدون اطلاع مافوق خود، برداشت کردم. در نتیجه علاوه بر تأمین زندگی، امکاناتی برای خود فراهم کردم. دلم خواست این وضعیت را برای شما نقل کنم و از شما بپرسم که این شرایط قابل قبول است یا خیر.

حضرت فرمود که اگر من وظیفه‌ی تو را با این شرائطی که داری بیان کنم، عمل‌کننده‌ی به وظیفه‌ی خود هستی؟ راوی که علی بن ابی‌حمزه‌ی بطائنی است می‌گوید، که این جوان ساعتی سرش را پایین انداخت و فکر کرد. بعد سرش را بلند و عرض کرد: یا ابن رسول الله به فرمایش شما عمل می‌کنم. حضرت فرمود: اگر به دستور من عمل کنی، من برای تو سعادت آخرت را تضمین می‌کنم. حضرت فرمود از این جا که به کوفه می‌روی، فکر کن که از چه اشخاصی پول بیجا گرفته‌ای. آن‌هایی را که می‌شناسی و مقدار پول را هم می‌دانی، از دارایی خود بفروش و به آن‌ها بده. آن عده‌ای را که می‌شناسی و نمی‌دانی چقدر گرفته‌ای، آن‌ها را خبر کن و اگر با مذاکره مبالغ مشخص نشد، با آن‌ها صلح و مصالحه کن، که مثلاً بگویی من این قدر می‌دهم و اگر بیشتر باشد، بقیه‌ی آن‌را شما حلالمان کنید. آن قسمتی را هم که نه صاحب آن‌را می‌شناسی و نه مبلغش را می‌دانی، اموال خود را تبدیل به پول کن و به فقرا بده.

راوی می‌گوید که او پذیرفت که چنین کند و ما خداحافظی کردیم. پس از رسیدن به کوفه، او سر کار نرفت و مطابق دستور حضرت عمل کرد، تا نوبت به لباس‌هایی رسید که به تن داشت، که آن‌ها را هم به فقرا داد. راوی می‌گوید که به او لباس دادیم و در اتاقی در منزل ما اقامت کرد. پس از مدتی این شخص مریض شد. هر روز مریضی او شدیدتر شد، تا روز آخر که دیگر قدرت حرکت نداشت؛ اما هشیار بود و چشم و دهانش کار می‌کرد. در اتاق را باز کردیم و حال او را پرسیدیم. جواب داد: "و الله و فی بی امامک". به خدا قسم، امام شما به قول خود برای سعادت‌مند شدن من عمل کرد. او دیگر نگفت که حضرت چه‌گونه عمل کرد. این را گفت و از دنیا رفت و ما او را دفن کردیم. ذی‌الحجه‌ی سال بعد تصمیم گرفتیم مجدداً به مکه برویم. در مدینه خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه رسیدیم. همین که در زدیم، اولین صدایی که شنیدیم از حضرت بود که فرمود: علی بن ابی‌حمزه‌ی بطنانی، به خدا قسم، ما به آن قولی که به دوستت داده بودیم، عمل کردیم.

به جوانی که به منزل ما آمده بود، گفتم این پول تو، متعلق به دیگری است و در نتیجه واجب‌الحج هم نیستی. گفت من هنگام خروج از مغازه‌ی کارفرمای خود، از او طلب حلالیت کردم و او مرا حلال کرد. به جوان گفتم، اما تو از مسئله دزدی کردن خود چیزی نگفتی، لذا این حلال کردن فاقد ارزش است. او رفت و من آن سال به مکه مشرف شدم. بعد از دوازدهم ذی‌الحجه، به صورت اتفاقی او را با سر تراشیده مشاهده کردم. واسطه‌ای که او را نزد من فرستاده بود، وقتی متوجه شد که با مراجعه‌ی به بنده مسئله‌ی او حل و فصل نشده، با پیگیری متوجه شد، که این جوان با مراجعه‌ی به روحانی محله‌ی خود و پرداخت پنج هزار تومان، به تصور خود مشکل را حل کرده است.

موفقیت انسان در گروی غلبه‌ی عقل بر نفس او

انسان نمی‌تواند خود یا خدای خود را فریب دهد. کسی که می‌خواهد خود را فریب دهد، به فکر اصلاح نیست. این خلاف کردن و توبه کردن‌های مکرر مانند ویروس است که واکنش ندارد. خدای متعال اراده فرموده بود که خلیفه‌ی الله خلق کند، لذا به موجب حکمتی که اقتضا کرده، انسان را دوبعدی خلق کرده است. مثل این است که در شرکتی دو مدیر عامل منصوب شود. این دو حاکم و فرمانده در باطن، یعنی عقل و نفس، باید با هم درگیر شوند. اگر عقل بر نفس غلبه کند، این فرد موفق است. خدای متعال به انسان اختیار داده است و می‌فرماید: اگر عبادت و خوبی کردی، متعلق به من است، به دلیل این که تمام مواد اولیه‌ی آن را من به تو داده‌ام. قدرت و فکر و شعور را حق تعالی داده است. اگر نعوذ بالله خلاف کردی و با اختیار خود، آن امکانات و سرمایه‌ای که من به تو داده بودم را ضایع کردی، باید جواب‌گو باشی. چرا سرمایه‌ی خود را در غیر راهی که من می‌خواهم خرج کردی. من می‌گویم روزی یک حزب قرآن بخوان، اما چشم تو اصلاً به قرآن نخورده است. عبادات و اذکار ملائکه و فرشتگان ارزش چندانی ندارد، زیرا امکان انجام کار دیگری را ندارند. شیطان هم که خلاف کرد، از فرشتگان نبود. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: "کان من الجن ففسق عن امر ربه".

عقل، یعنی آن روح من امر ربی، باید با نفس، یعنی غرائز حیوانی، وضعیت خود را روشن کند. این فرمانده باید هر جا که خدای متعال اجازه داده، از غرائز استفاده کند. هر لحظه بایستی احتمال بدهیم که آن فرمانده‌ای که غیر از روح الهی است، بر ما مسلط شود و مطابق میل خود عمل نماید. دلیل سقوط معنوی انسان، شکست عقل او در مقابل نفسش است. اول عقل کم‌رنگ می‌شود، سپس دین کم‌رنگ می‌شود.

آیه‌ی کریمه خطاب به پیامبر صلوات الله علیه و آله می‌فرماید که تو پیدا نمی‌کنی، کسانی را که هم ادعا کنند ایمان دارند و هم با دشمنان خدای متعال دوست باشند. ریشه‌ی ایمان عقل است، اگر آن را تقویت کنی، ایمانت قوی‌تر می‌شود و نفست ضعیف‌تر می‌ماند. تکرار گناه و توبه انسان را به جایی می‌رساند که موعظه‌ی همه‌ی انبیاء هم در او موثر واقع نمی‌شود. خدای متعال هم در قرآن به پیغمبرش صلوات الله علیه و آله می‌فرماید که برای عده‌ای که من می‌گویم این‌گونه هستند، نیرویت را مصرف نکن.

تا کسی را برای دوستی صالح و شایسته ندیده‌اید و او را امتحان نکرده‌اید، او را برای دوستی انتخاب نکنید. حتی یک سلام یا یک نگاه به صورت انسان بد، اثر بد دارد. فضائل انسانی اولیاء خدا، کامل است. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌فرماید:

"شیطانی آسلم بیدی". نفس اماره‌ام مانند اسبی که به دهان آن، لجام بسته‌اند، در کنترل من است. اگر نفس خود را مهار کنید، انجام کار خوب و خودداری از کار بد راحت است.

مرحوم معطری که داماد مرحوم فاضل کاشانی واعظ بود، مرا به بازدید از تجملات به کار رفته در کاخ‌های خواهر محمدرضا پهلوی دعوت کرد. اما آن عقلی که خدای متعال به من داده بود به من گفت که در این بازدید که نتیجه‌ی آن، نقل آن تجملات به جای نقل حدیث در منابر باشد، خیری وجود ندارد. شیطان، انسان را از قرآن و روایات دور نگه داشته است. خود را به این دو تا ثقل متصل کنید که سعادت به دنبال پیگیری این دو است.

شرایط امام صادق صلوات الله علیه در اواخر عمر شریف حضرت

معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هر کدام در زمان خود محبوب خیلی از افراد زمانشان بودند، اما با توجه به مشکلات، مردم امکان اظهار دوستی و رسیدن خدمت امامان خود را نداشتند. موسی بن جعفر صلوات الله علیه برای این که تشیع و حق بماند، هیچ حرکت فیزیکی بر خلاف حکومت نمی‌کرد، اما حداقل چهار سال ایشان را زندانی کردند. بنی العباس که خیلی شیطان‌تر از بنی امیه بودند، با توجه به علاقه‌ی مردم به این بزرگواران، به فکر این افتادند که اظهار ارادت به ایشان بکنند، ولی این وجودات مقدس را به طور غیر مستقیم شهید کنند. پول‌های زیاد می‌دادند و از غرب سموم مهلک عجیب و غریب می‌آوردند و به وسیله‌ی اطرافیان، ایشان را مسموم می‌کردند.

امام صادق صلوات الله علیه را نیمه‌ی شب در حالی که آن‌ها مست بودند از خانه‌ی خود، بدون عمامه و قبا و عبا بیرون می‌کشیدند. خدای متعال گوشه‌ی قدرت را به آن ظالمان نشان می‌داد و آن‌ها پشیمان می‌شدند و معذرت خواهی می‌کردند. امام مجتبی صلوات الله علیه را سه مرتبه زهر دادند. ایشان دو مرتبه از قبر مطهر جدش استشفاء کرد. حضرت مرتبه‌ی سوم چنین نکرد، زیرا اراده‌ی خدای متعال آن نبود. حالا وقتی است که تو باید شهید شوی. معنای "إن الله شاء أن يراک قتيلا" این است.

آقا را بردند و با انگور زهر آلود مسموم کردند. آن قدر این سم در بدن مقدس حضرت اثر گذاشته و گوشت بدن را آب کرده بود که انگار تنها پوستی بر استخوان‌ها باقی مانده بود. راوی می‌گوید من وقتی که وارد اتاق شدم ملحفه را که دیدم، فقط برجستگی جمجمه مشخص بود. حالم منقلب شد و گریه‌ام گرفت. آقا ملحفه را عقب زد و فرمود برای من گریه نکن. بدان اگر خدای متعال مصلحت را در این دید که تمام اعضای مؤمن با قیچی تکه تکه بشود صلاح مؤمن در این است و اگر مصلحت را در این دید که همه‌ی حکومت‌ها و سلطنت‌ها را در اختیار او بگذارند، مثل حضرت سلیمان سلام الله علیه، باز هم خیرش در آن است. در هر حال ظاهری، باطن انسان باید همواره در حال بندگی باشد.

عیال ایشان به راوی حدیث می‌گوید که حضرت تمام فامیل را جمع کرد. هنگامی که چشم باز کرد و همه بنی هاشم را اطراف خود دید، فرمود: "ان شفاعتنا لا تنال من استخف بصلوته یا مستخفا بالصلوة". ما در صورتی از شیعیانمان شفاعت می‌کنیم که نماز را سبک شمارند. کاسب نباید مشتری را مقدم بر نماز بدارد. دانشجو نباید امتحان را مقدم بر نماز بدارد. بنده شنیدم در خارج از کشور دانشجویی به خاطر قضا نشدن نماز، جلسه‌ی امتحان را ترک کرده بود و اساتید مربوطه، چون او خلافی مرتکب نشده و به دنبال عمل به وظیفه‌ی اعتقادی خود بود، از او امتحان گرفته بودند.

ما اگر خودمان قاضی خودمان بشویم، خود را زودتر محکوم می‌کنیم. اما وقت نداریم که دادگاهی برای خود تشکیل بدهیم. گرفتاری‌ها هم زیاد است. تمام این‌ها برای این است که ما راه بندگی و ایمان به حق تعالی را ادامه ندادیم. حجج الهیه مثل امام صادق صلوات الله علیهم که حداکثر عمر شریفشان را شصت و پنج سال نوشته‌اند، تمام عمر خود را در انجام وظیفه‌ی شرعی مصرف کردند. شیعه هم باید سعی کند حداقل کمی شبیه آن‌ها باشد.